



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹

جلسه پنجاه و نهم، سه شنبه ۱۳۹۹/۱۰/۱۶ (فقه معاصر - جلسه دهم)

بررسی شرط دوم: لزوم مال بودن

شرط دیگری که برای عوضین در بیع ذکر شده و مشهور فقهاء قائل به آن شده‌اند و ما هم آن را قبول کردیم، این است که عوضین هر دو باید مالیت داشته باشند. این شرط از تحلیل عرفی لفظ بیع استفاده می‌شود؛ یعنی نزد عقلاء بر عقدی اطلاق بیع می‌شود که عوضین در آن مالیت داشته باشند و تعریف مال را هم قبلاً ذکر کردیم.^۱ در مورد رمزارها مانند بیت‌کوین نیز تحقق این شرط واضح است؛ یعنی مالیت داشته و عقلاء به آن رغبت دارند؛ زیرا می‌توانند با آن مبادله کنند و کارهای خود را انجام دهند.

بنابراین مالیت داشتن رمزارها جای بحث نیست، بحثی که لازم است مطرح شود این است که در ابتدای ابتکار و ارائه این رمزارها و حتی در ابتدای پیدایش هر رمزارز جدیدی، آیا شرط مالیت وجود داشته یا خیر؟ مثلاً در ابتدای ارائه برنامه بیت‌کوین، چند نفر محدود با آن آشنا بودند و سایر افراد شناختی از آن نداشتند و نزد آنها مالیت نداشت. پس نمی‌توانست ثمن یا مثن قرار گیرد و معاملات با آن می‌بایست باطل باشد، با این حال گفته‌اند دارنده اولین بیت‌کوین یک ساندویچ با آن خرید. یا اگر فرضاً برنامه رمزارز جدیدی پیدا شود که ناشناخته باشد و توسط یک نفر ارائه شده باشد و دولت پشتوانه‌اش نباشد، آن هم قاعدتاً مالیت ندارد، اما آیا راه حلی وجود دارد که بتواند ثمن یا مثن واقع شود؟

در جواب می‌گوییم: در اینجا راه حل‌هایی بیان شده است:

راه حل اول آن چیزی است که السید الامام و سید خویی رحمتهما و شاید بعضی دیگر به آن ملتزم شده‌اند

۱. مال چیزی است که در جامعه‌ای مورد رغبت تعداد قابل توجهی از مردم باشد و به اندازه رغبت به آن در دسترس نباشد و شائیت و قابلیت

انتقال نیز داشته باشد.

که اصلاً لازم نیست مبیع مالیت داشته باشد و بعض مثال‌های عرفی در این زمینه بیان کرده‌اند. طبق این فتوا مشکلی از این جهت در مسئله وجود ندارد؛ خصوصاً اگر آن رمزارز بخواهد مثنی قرار گیرد.

السید الامام علیه السلام^۲ چنین مثال می‌زنند که اگر کسی باغش گرفتار بعض حیوانات موذی مانند موش شده باشد که ریشه درختان و گیاهان او را می‌خورند و یا اینکه خانه‌اش گرفتار حیوانات مضرمانند عقرب شده باشد و آن شخص اراده جمع‌آوری آن حیوانات موذی را داشته باشد و بدین جهت اعلام کند هر کسی که موش یا عقربی را از مزرعه یا خانه‌اش بیاورد ولو مرده، آن را به فلان مبلغ می‌خرد، در اینجا بیع و شراء صادق است، با آنکه موش و عقرب خصوصاً اگر کشته شده باشند، منفعت مقصوده عقلایی ندارند و کسی به آنها رغبت نمی‌کند بلکه مضرّت دارند و همه از آنها فرار می‌کنند. و علی القاعده باید بفرویند ثمن هم لازم نیست مالیت داشته باشد.

سید خوبی علیه السلام^۳ مثال دیگری ذکر می‌کند که اگر کسی دست‌خط جدش را که مثلاً بر روی کاغذ

۲. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۳، ص ۶:

قالوا: يشترط في كلّ منهما أن يكون متمولاً؛ لأنّ البيع مبادلة مال بمال.

أقول: يمكن المناقشة فيه؛ بأنّ شروط العوضين و المتعاملين، إنّما تعتبر بعد تقوّم ماهية البيع، فما هو دخيل في قوامها، لا ينبغي أن يعدّ من الشروط، كما أنّ القصد إلى المعنى أيضاً، لا ينبغي أن يعدّ منها، فالبيع له مقوّمات و شروط، و رتبة الشروط متأخّرة عن أصل الماهية و مقوّماتها. و الأولى أن يعدّ نحو المائتة و القصد من مقوّمات الماهية، لا من شروط العوضين، هذا إذا قلنا: بأنّ البيع مبادلة مال بمال. و يمكن المناقشة فيه أيضاً: بأنّ المائتة لا تعتبر في البيع؛ فإنّ المبادلة بين الشئيين قد تكون لأجل ماليتهما، و هو الشائع الرائج، و قد تكون لغرض آخر.

مثلاً: لو فرض وجود حيوانات مضرّة بالزرع كالفأرة، أو بالإنسان كالعقرب، و أراد صاحب الزرع أو البيت جمعها و إفناءها، فأعلن أنّه يشتري كلّ فأرة أو عقرب بكذا؛ لأجل حصول الدواعي لجمعها، فاشترى ذلك لإعدامها، يصدق عنوان «البيع» و يكون اشتراء عقلاً، و إن لم يكن لأجل مائتة المبيع، و لم يكن مالاً، فلو أتلف غيره بعد اشتراؤه تلك العقارب، لم يكن ضامناً لعدم مناط الضمان فيه، و عدم المائتة. فالاشتراء قد يكون لغرض جلب المال، و قد يكون لأغراض أخرى.

۳. مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج ۵، ص ۱۲۰:

و في كلامه مواقع للنظر، الأول: اعتبار المائتة في العوضين في البيع لقول المصباح و ذلك لعدم حجية قوله، يكفي في صحة المعاملة على ما ليس بمال مجرد الغرض الشخصي، كما إذا اشترى مكتوبة جده بقيمة عالية للإبقاء مع عدم كونها قابلة للمعاوضة أو اشترى خنفساء بقيمة أو عقرباً بقيمة كذا، لأجل المداوي و نحوها كما لا يخفى، و قد تقدم في أول البيع جواز كون الحقوق ثمناً في المعاملة بأن يباع شيئاً ليرفع المشتري يده من حقه الفلاني صحيح و الوجه في ذلك كله هو ان البيع تبادل بين الشئيين برفع البد عن أحدهما و جعل الآخر مورداً للحق كما لا يخفى، فغاية الأمر يمنع ذلك عن التمسك بعمومات ما دلّ على صحة البيع بالخصوص، و اما ما دلّ على صحة مطلق العقود و التجارة عن تراض فلا، إذ لا شك في صدق التجارة عن تراض، و العقد على المعاملة الجارية على ما ليس بمال لما عرفت في بعض تنبهات المعاطاة أن في العرف لا يصدق عليه البيع، بل الثمن و الثمن على العوضين بل يصدق عليه مجرد المبادلة و المعاوضة كتبديل ثوب بثوب و عباء بعباء، و هكذا، و لا شبهة في صحة ذلك لأوفوا بالعقود، و تجارة عن تراض، و السيرة القطعية كما هو واضح.

بي‌ارزشی نوشته شده، نزد دیگری بیاید و آن کاغذ هیچ قیمتی نزد او و دیگران نداشته باشد، چه بسا آن شخص حاضر باشد به خاطر علاقه‌ای که به خطّ جدّش و حفظ آن دارد، پول زیادی در مقابل آن پرداخت کند، با اینکه آن کاغذ باطله بوده و هیچ ارزشی ندارد و مورد رغبت عقلاء نیست هرچند ندرت دارد. در این مثال آن کاغذ قطعاً مالیت ندارد، اما آن شخص آن را می‌خرد و پول زیادی در مقابلش پرداخت می‌کند و عرفاً هم بیع صادق است. پس معلوم می‌شود در بیع لازم نیست که عوضین دارای مالیت باشند.

✓ مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۷، ص ۲۷۷:

لا دليل على اعتبار المالية في المبيع، بل يمكن بيع غير المتمول لغرض شخصي عقلائي قد تعلق بذلك كما إذا اشترى خط أبيه بقيمة جراف مع عدم رغبة أحد إليه لغرض له لحفظ خط أبيه فإنه مع عدم كونه من الأموال جاز له شرائه.

✓ في شرح العروة الوثقى، ج ۳۰، ص ۳۹۵:

يندفع: بعدم نهوض دليل يعول عليه على اعتبار المالية في باب المعاوضات ... و من ثمّ ربما يصدق على ما لا ينطبق عليه مفهوم المال، لعدم رغبة أي أحد فيه، كما لو وجد خط أبيه عند أحد في ورقة مندرسة بخط رديء و مطلب تافه بحيث لا يرغب فيه أي إنسان و لا يبذل بإزائه في سوق العقلاء حتى فلس واحد، و لكن الولد لشفتته و فرط علاقته بأبيه يرغب في شرائه و اقتنائه، فإنه لا ينبغي الشكّ و قنن في صدق البيع عليه مع عدم كونه مصداقاً لمبادلة مال بمال بالضرورة، فليس البيع إلا مبادلة ملك بملك و معاوضة لا مجانية من دون اعتبار المالية في شيء من العوضين. و دعوى: أنّ المبادلة حينئذ تكون من أكل المال بالباطل. غير مسموعة، فإن الآية المباركة ناظرة إلى بيان السبب المجوّز للأكل و أنّه منحصر في التجارة الناشئة عن تراضٍ من الطرفين في مقابل السبب الباطل من النهب و القمار و نحوهما، و أجنبيّة عن الدلالة على اعتبار المالية و تعلق الأغراض العقلانية بالكآبة، بل النظر مقصور على التنوع في الأسباب فقط حسبما عرفت.

✓ مكاسب البيع، ج ۱، ص ۱۸:

ثمّ إنّنا ذكرنا سابقاً أنّه لا يعتبر في البيع أن يكون العوضان مالاً أي ممّا يرغب فيه العقلاء، بل لو اشترى شيئاً لغرض شخصه وإن لم يرغب فيه العقلاء كان بيعاً صحيحاً كما إذا اشتاق إلى خطّ جدّه و كان ذلك عند أحد معدوداً من الزبالات و اشتراه منه بثمن كذا. و لو قام على اعتبار المالية في العوضين اجماع أو دليل شرعي آخر أيضاً لما كان ذلك موجّباً لأخذ المالية في مفهوم البيع عرفاً، إذ الكلام فعلاً في بيان مفهوم البيع عند العرف و هم لا يعتبرون المالية كما عرفت.

✓ همان، ج ۲، ص ۲۲۶:

وفيما ذكره (قدّس سرّه) مواقع للنظر منها: ما ذكره (قدّس سرّه) من مقالة اعتبار كون العوضين مالاً فإنه ممّا لم يقم عليه دليل كما ذكرناه مراراً و قدّمناه في أول كتاب البيع فإنّ المعتبر تحقّق الغرض العقلائي ولو كان شخصياً و قد مثلنا لذلك بما إذا رأى أحد خطّ جدّه مثلاً عند شخص و كان مشتاقاً إليه فطلبه منه فأبى عن إعطائه إلا بالبيع فلا مانع من صحّة بيعه و شرائه، وكذا في مثل العقارب و الديدان و الخنفساء إذا كان في بيعها و شرائها غرض عقلائي لأجل الدواء و نحوه، و الحاصل أنّه لا دليل على اعتبار المالية في العوضين. و أمّا ما ورد في كلام المصباح من أنّ البيع عبارة عن مبادلة مال بمال فلا حجّية فيه، لأنّ أهل اللغة في مقام شرح الاسم لا في تحديد المعنى الحقيقي كما هو الظاهر.

✓ مكاسب الخيارات، ج ۲، ص ۳۵۸:

ذكر شيخنا الأنصاري (قدّس سرّه) أنّ الأرش لا يعقل أن يكون مستغرقاً لتتمام التمن، و الحقّ معه (قدّس سرّه) و الوجه في ذلك: أنّا وإن لم نعتبر المالية في صحّة المعاملة و ذكرنا في أوائل البيع أنّ شراء شيء لا مالية له صحيح و مثلنا بما إذا وجد شخص خطأ من خطوط جدّه مثلاً عند آخر و أراد شراءه منه بثمن لكثرة حبّه لجدّه فاشتراه بثمن غالٍ، فإنّ بيعه صحيح و له غرض عقلائي في مثله أيضاً، إلّا أنّه لا يسوى بشيء عند العقلاء، لأنّ خطّ جدّه كخطّ غيره ممّا لا قيمة له، و كيف كان فلم نعتبر في صحته المالية.

البته ما قبلاً این مبنا را ردّ کردیم و مثال‌های مذکور را تحلیل کرده و گفتیم حقیقتاً لفظ بیع بر آنها اطلاق نمی‌شود مگر از باب مجاز، لذا مبیع باید مالیت داشته باشد. به هر حال اگر کسی قائل به این مبنا شود، فی الجملة مشکل حلّ می‌شود و مانعی ندارد که رمزارزی قبل از اینکه اعتبار و مالیت پیدا کند، مبیع واقع شود، منتها نمی‌تواند ثمن واقع شود و ثمن باید چیزی باشد که دارای مالیت است، مگر اینکه این حرف را دربارهٔ ثمن هم بزنند و قائل شوند لازم نیست مالیت داشته باشد.

راه حلّ دوم آن است که گفته شود عده‌ای در ابتدا خصوصاً آن‌هایی که مبدع بیت‌کوین بودند و مسلمان هم نبودند و یا حتی بعضی از مسلمین، به هر دلیلی با این رمزارزها مبادله کردند و این بیع آنها هرچند باطل بوده و از لحاظ وضعی نقل و انتقال محقق نشده و از لحاظ تکلیفی هم چه بسا مبتلای به اشکال شده باشند، منتها عمل آنها موجب شده آن رمزارز مالیت پیدا کند و در نتیجه مبادلات بعدی از این جهت مشکلی نداشته باشد. این توجیه نظیر مطلبی است که صاحب جواهر رحمته الله علیه در مورد مکیل و موزون می‌فرماید که مکیل و موزون بودن اشیاء تابع عرف است^۴ هرچند آن عرف ابتدا از روشی غیر شرعی شکل گرفته باشد؛ مثلاً اگر گندم در منطقه‌ای مکیل باشد، باید آن را با کیل مبادله کنند، حال اگر عده‌ای لأبالی آن را با وزن معامله کردند، روشن است که بیع و تصرفی که کرده‌اند باطل است، اما اگر این خلاف شرع بعد از مدتی مرسوم شد به حدی که آن مکیل عرفاً تبدیل به موزون شد، در این صورت موضوع عوض شده و آن شیء را باید با وزن معامله کرد، هر چند این عرف از ابتدا به روش غیر شرعی شکل گرفته است. ما نحن فیه نیز چنین است که عده‌ای ابتدا بیع باطل انجام دادند، منتها بیع آن‌ها ثمره‌ای داشت که موضوع ولو از طریق حرام عوض شد و بیت‌کوین عرفاً مالیت پیدا کرد و لذا دیگر مبادله با آن مانعی ندارد.

راه حلّ سوم اینکه ابتدا مبادلات با رمزارزهای جدید را از طریق مصالحه انجام دهیم تا زمانی که مالیت پیدا کنند. این مبادلات مصالحه‌ای موجب می‌شود که به تدریج رمزارز دارای مالیت شود و وقتی مالیت پیدا کرد دیگر مبادله بیعی آن مشکلی ندارد و هم می‌تواند ثمن قرار گیرد و هم مثنی. و همانطور که سابقاً

۴. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۲، ص ۴۲۸؛

... بل لا یبعد القول بعدم اعتبار الكیل و الوزن فی زمانه علیه السلام، مع فرض تعارف عدمه فیما تعقبه من الأزمنة، و إن أتموا بذلك من أول الأمر حیث أقدموا علی البیع فاسدا، لکنه تعارف ذلك ذلك بحیث ساوی ما بیاع جزافا، ضرورة عدم صدق الجهالة و الغرر، لتوقف تحققهما علی اعتبار العلم بالکمیة و ملاحظتها حتی یقال ان ذلك بدونها مجهول و فیه غرر، بخلاف ما لو كان جزافا فی زمانه علیه السلام، و لکن تعارف اعتبار الوزن مثلا فیه فان بیعه بدون ذلك من الغرر و الجهالة قطعاً، نعم لا عبرة بالعادة الناشئة عن التسامح فی الدین و الاقدام علی المعاینة، فإن مثله لا یکون عادة ضرورة کون الکمیة ملاحظة لهم لکن یفعلون ذلك تسامحا.

توضیح دادیم، هر چند بعضی قائل شده‌اند مصالحه تابع نتیجه‌ای است که از آن حاصل می‌شود، اما مصالحه مثلاً بیع نیست هر چند خاصیت بیع را داشته باشد.

به هر حال ابتدا چندین بار معاملات را با مصالحه انجام می‌دهند تا اینکه آن رمزارزها مالیت پیدا کنند و بعد از آن می‌توانند بدون هیچ مشکلی مبیع یا ثمن قرار گیرند. و نظیر مصالحه است اباحه یا هبه، البته اگر هبه در اینجا معقول باشد که إن شاء الله بحثش خواهد آمد.

راه حل چهارم: کسی که رمزارز جدیدی ارائه می‌دهد اگر خیلی قابل اعتماد باشد و برنامه‌ای که نوشته قانع کننده و جذاب باشد، مانعی ندارد که از همان ابتدا بگوییم عرفاً دارای ارزش و مالیت است و از این جهت نقصانی وجود ندارد.

خلاصه اینکه با توضیحاتی که دادیم معلوم شد مانعی ندارد که رمزارزها عوض یا معوض واقع شوند، چه در ابتدا که این رمزارزها ابداع شد و چه در ادامه. و لامحاله نمی‌توان به آیه شریفه ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾^۵ تمسک کرد و گفت چون رمزارزها مالیت ندارند، لذا اکل مال در مقابل آنها اکل بالباطل است. و البته بحث بیشتری در نسبت رمزارزها و آیه شریفه خواهیم داشت إن شاء الله.

این مطلب را هم تذکر دهیم که بعضی اعلام از جمله سید خوبی^۶ قائل شده‌اند مقصود از آیه شریفه

۵. سوره مبارکه النساء، آیه ۲۹.

۶. مصباح الفقه، ج ۱، ص ۳۵.

وهم و دفع

قد استدلال المحقق الايرواني «ره» على فساد المعاملة عليها بقوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾ على أن يراد من الباطل ما يعم الباطل العرفي و الشرعي، و مراد المستدل أن أخذ المال عوضاً عن أموال مالا يؤكل لحمه أكل للمال بالباطل. (و فيه) أن دخول باء السببية على الباطل و مقابلته في الآية للتجارة عن تراض - و لا ريب ان المراد بالتجارة هي الأسباب - قرينتان على كون الآية ناظرة إلى فصل الأسباب الصحيحة لا معاملة عن الأسباب الباطلة كما نبه عليه المستدل في أول البيع و غيره، و على ذلك فيكون الغرض من الباطل الأسباب الباطلة فلا يكون لها تعلق بما لا مالية له من العوضين كما يرومه المستدل، كما أن المراد من الأكل فيها ليس هو الازدراد على ما هو معناه الحقيقي بل هو كناية عن تملك مال الغير من غير استحقاق و إن كان ذلك المال من غير المأكولات كالدار و نحوها، و قد تعارف استعماله بذلك في القرآن و في كلمات الفصحاء بل و في غير العربية أيضاً.

و على هذا فان كان الاستثناء متصلاً كما هو الظاهر و الموافق للقواعد العربية، فيكون مفاد الآية نفى تملك أموال الغير بالأسباب الباطلة من القمار و الغصب و الغزو و بيع المنابذة و الحصة و التقسيم بالأزلام و الأقداح، إلا بسبب يكون تجارة عن تراض فتفيد حصر الأسباب الصحيحة للمعاملات بالتجارة عن تراض، و إن كان الاستثناء منقطعاً فظهور الآية البدوي و إن كان هو بيان القاعدة الكلية لكل واحد من أكل المال بالباطل و التجارة عن تراض و لا تعرض لها للحصر، و تظهر ثمرة ذلك فيما لا يعد في العرف من الأسباب الباطلة و لا من التجارة عن تراض فيكون مهملاً، إلا أنه تعالى حيث كان يصدد بيان الأسباب المشروعية للمعاملات و تميز صحيحها عن فاسدها و كان الإهمال مما يخل بالمقصد فلا محالة يستفاد الحصر من الآية بالقرينة المقامية، و تكون النتيجة أن الآية مسوقة لبيان حصر الأسباب الصحيحة بالتجارة عن تراض سواء كان الاستثناء متصلاً أم منقطعاً، و مما يدل على كون الآية راجعة إلى

این است که **خود عقدی** که می‌خواهد مبادله تحت آن واقع شود، نباید **عقد باطل** باشد و آیه شریفه نگاهی به این ندارد که عوضین نباید باطل باشند. اما ما این حرف را قبول نکردیم و گفتیم هر نوع اکل مال بالباطلی که با عقد محقق می‌شود؛ چه به واسطه خود عقد و چه به واسطه عدم مالیت عوضین، کافی است در اینکه با آیه شریفه آن نقل و انتقال را باطل بدانیم.^۷

بررسی شرط سوم: لزوم ملک طلق بودن

شرط دیگری که برای عوضین ذکر کرده‌اند این است که باید **ملک** باشند؛ مثلاً پرنده در آسمان که هم عین است و هم مالیت دارد، مادامی که ملک بایع یا کسی که به منزله بایع است نباشد، بیعش صحیح نیست. و آن ملک هم باید **طلق** باشد؛ یعنی مثلاً عین موقوفه، منذور یا علی‌المشهور مرهونه نباشد.

این شرط نیز در رمازها وجود دارد و معلوم است کسی که رمازری را تولید می‌کند، آن رمازر ملکش می‌شود و طلق هم هست؛ چون نه آن را رهن گذاشته، نه وقف و نه نذر کرده است، لامحاله شرط ملکیت وجود دارد، و اگر غیر مالک آن را بفروشد، نظیر همان بحث‌های فضولی در آن مطرح می‌شود که احتیاج به اجازه مالک دارد و امثال آن. اما اینکه وقف، رهن یا نذر این رمازرها صحیح باشد، بحث جداگانه‌ای دارد که اگر فرصت شد مناسب است بدان پردازیم؛ مثلاً ممکن است گفته شود آنچه می‌خواهد وقف شود باید عین باشد و از آنجا که بیت‌کوبین و سایر رمازرها عین نیستند، وقف آنها صحیح نیست، کما اینکه اسکناس‌های اعتباری کاغذی را نیز نمی‌توان وقف کرد؛ چراکه اصلی ندارند تا حبس شده و تسبیل منفعت شود. در مورد رهن گذاشتن نیز این حرف را مطرح کرده‌اند. به هر حال اگر فرصت شد این بحث‌ها را رسیدگی می‌کنیم.

بررسی شرط چهارم: معلوم المقدار بودن

شرط دیگر اینکه عوضین باید **معلوم المقدار** باشند؛ یعنی اگر مکیل هستند، کیل آنها معلوم باشد و اگر موزون هستند وزن و اگر معدود هستند عدّ آنها معلوم باشد. در رمازها نیز این شرط وجود دارد و از آنجا که معدود هستند لذا همین مقدار که عدّش معلوم باشد کافی است. بله، فی‌الجمله باید ارزش آن معدودها عرفاً معلوم باشد و آلا صرف معلوم بودن عدّ یک شیء اعتباری بدون اینکه ارزشش فی‌الجمله معلوم باشد،

أسباب المعاملات تطبقها في بعض الروايات على التمام.

۷. مراجعه شود به: *البيع*، ج ۱، ص ۴۴۱ الی ۴۴۴.

رافع غرر نمی‌باشد و همانطور که گفتیم غرر به معنای جهالت خطری است؛ یعنی امری مجهول باشد و به واسطه آن جهل، فرد در معامله - نه از جای دیگر - در معرض خطر باشد. خلاصه اینکه در معامله بیعی با رمزارزها، هم باید تعداد را بدانیم و هم فی‌الجمله ارزش واحد آن را بدانیم تا جهالت خطری صادق نباشد و امکان احراز این شرط فعلاً در مورد مثل بیت‌کوین کاملاً میسر است و از این جهت مشکلی وجود ندارد.

بررسی شرط پنجم: مقدور التسلیم بودن

گفته‌اند مبیع و ثمن باید مقدور التسلیم باشند، لذا اگر شیئی عین باشد، مالیت و ملکیت هم داشته باشد و معلوم هم باشد اما مقدور التسلیم نباشد، بیعش صحیح نیست؛ مثلاً اگر کسی پرنده‌ای داشت و پرواز کرد یا ماهی‌ای داشت و در دریا افتاد و معلوم هم نیست آن پرنده یا ماهی برگردد، هرچند مالیت و ملکیت دارد و معلوم هم هست، اما بلاشبهه بیعش صحیح نیست. بله، اگر مشتری خودش قدرت تسلّم مبیع را داشته باشد مانعی ندارد. در مورد بیت‌کوین و سایر رمزارزهای معتبر نیز این شرط محقق است و قدرت تسلیم آنها ولو با ابزار خاصی وجود دارد و شرط نیست که بلاواسطه و بدون ابزار خاص مقدور التسلیم باشند.

بنابراین شروط عوضین از حیث عقد بیع، در مورد رمزارزهایی مثل بیت‌کوین موجود است و نسبت به سایر عقود هم باید شرایط عمومی آنها احراز شود؛ مثلاً شرط عقد اجاره این است که مورد اجاره، عینی باشد که دارای منفعت است و بتوان با حفظ عین، منافع آن را استیفاء کرد؛ مانند اجاره خانه، اتومبیل و... اما این شرط در رمزارزها وجود ندارد کما اینکه در پول‌های فیزیکی و حتی پول طلا و نقره که ارزش ذاتی دارند وجود ندارد، لذا اجاره آنها از حیث پول بودن صحیح نیست. بله، از حیث اینکه از بعضی پول‌ها بتوان به عنوان نمایش استفاده کرد و یا منافع دیگری متصور باشد، آن حرف دیگری است اما از حیث پول بودن قابل اجاره نیستند.

والحمد لله رب العالمین

تقریر و تنظیم: جواد احمدی

استخراج منابع: محمد علی تبار